

نقش فناوری در بهبود کیفیت

جعفر علاقه‌مندان

مرحوم مهندس جعفر علاقه‌مندان در تیرماه ۱۳۸۳ در بیست و دومین اجلاس رؤسای آموزش و پرورش سخنانی ایراد کرده است که در آستانه‌ی برگزار «دومین جشنواره‌ی تولید محتوای الکترونیکی معلمان و دانش‌آموزان سراسر کشور» بخشی از آنرا تقدیم می‌نمایم.

موضوع بحث من «نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات در بهبود کیفیت آموزش و پرورش» است که یک موضوع جدید می‌باشد. با یک مقدمه، وارد این بحث می‌شوم. پیش فرض من این است که شعار برنامه‌ی پنجساله‌ی چهارم «توسعه‌ی دانایی محور» است. باید قدری این پیش فرض را باز کرد. تعریفی را از توسعه‌ی دانایی ارائه می‌دهم که گمان می‌کنم با نقد و بررسی بتوان آن را اصلاح و تکمیل کرد. توسعه دانایی محور، یعنی، تغییر تکیه‌گاه توسعه‌ی ملی از منابع زیرزمینی نفت به انسان عالم، خلاق و فناور. اگر بین کشور خودمان با کشورهای پیشرفته مقایسه‌ای بکنیم تفاوتی که با آنها وجود دارد این است که ما منابع زیر زمینی نفت را که در اثر گذشت میلیون‌ها سال به وجود آمده و هدیه‌ی خداوندی است که به ما داده شده، از زیر زمین بیرون می‌کشیم و می‌فروشیم. حاصلش را در زندگی اجتماعی تزریق می‌کنیم و توسعه‌ای اتفاق می‌افتد. می‌گویند رشد اقتصادی ایران هفت، هشت درصد است. وقتی که خوب تحلیل می‌کنید می‌بینید زمانی که قیمت نفت بالا می‌رود، رشد ما سریع می‌شود و زمانی که قیمت نفت پایین می‌آید رشد ما کند می‌شود و ما دچار گرفتاری می‌شویم.

توسعه‌ی دانایی محور که در صحبت رئیس جمهوری محترم و آقای وزیر بود، تغییر این تکیه‌گاه است. ما یک تغییر جهت استراتژیکی لازم داریم که منابع زیر زمینی را بگذاریم و بخواهیم به انسان‌های پرورش یافته تکیه کنیم. نتیجه‌ای که از این تعریف گرفته می‌شود این است که در توسعه‌ی دانایی محور، انسان امروز، میراث‌خوار ثروت تاریخی ذخیره شده، تلقی نمی‌شود. زیرا فعلاً میراث‌خوار ذخیره گذشتگانیم.

انسان، خود، تولیدکننده‌ی ثروت و منشاء ذخیره آن است. در نتیجه محور توسعه‌ی دانایی، تولید می‌شود. تولید به‌استفاده از ثروتی که در اثر حضور جغرافیایی انسان در محدوده‌ی خاص

فراهم شده، خلاصه نمی‌شود. اگر بخواهیم ثروت تولید کنیم، مرزهای جغرافیایی ما ایران نخواهد بود. همه‌ی دنیا می‌تواند در این محدوده باشد. دنیای انسان امروز، دنیای باز، مرتبط، متعامل، پویا و متحول. بر تک تک این واژه‌هایی که بیان کردم تأکید دارم. می‌گویم دنیای «باز» به این دلیل که امروز بسیاری کسانی که در این ناحیه‌ی زمین یعنی در همین کشور زندگی می‌کنند و برای کسانی که میلیون‌ها و شاید ده‌ها هزار کیلومتر آن طرف‌تر قرار دارند و فاصله زیادی با آنها دارند تولید دانایی می‌کنند. دنیای باز، به این دلیل که یا در یک نقطه ثروت تولید می‌کنید اما در یک نقطه‌ای دیگر این ثروت را به مصرف می‌رسانید. دنیا، دنیای باز است به این دلیل که شما اینجا علم تولید می‌کنید، ولی منحصر به مرزهای جغرافیایی شما نمی‌ماند. یک روزی دور این دنیا را دیوار می‌کشیدید، دنیای سوسیالیستی، دیوارهای بلند مانع از حضور انسان سوسیالیستی در دیگر نقاط دنیا می‌شد ولی امروز در هیچ نقطه‌ای از دنیا، دور انسان حصار وجود ندارد. ظرفیت تعامل انسان‌ها در هر ناحیه‌ی کروی زمین به سبب فناوری اطلاعات و ارتباطات بالا رفته است. شما نمی‌توانید بگویید «مرتبط» ولی اتفاقی که در جای دیگری می‌افتد ربطی به من ندارد. یک اتفاقی در یک گوشه دنیا می‌افتد، بلافاصله مجموعه‌ی دنیا تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

«متعامل» یعنی، انسان‌ها درست است که از نظر جغرافیایی دور هستند ولی به هم نزدیک می‌شوند. شما پشت دستگاہتان نشسته‌اید، طرف یا مخاطبان را مشاهده می‌کنید در حالی که ممکن است او را شناسید و هرگز ندیده باشید. در یک سرزمین نیستید، اینها رؤیا نیست آن چیزی است که تحقق پیدا کرده است. به این معنا که شما نمی‌توانید بگویید من امروز آفریدم، فردا مصرف می‌کنم.

«متحول» به این معنا که به‌طور دایم در حال تغییر است و این دنیا هیچ ثبات بردار نیست. واقعاً باید این طوری نگاه کرد. در چنین دنیایی، کدام انسان می‌تواند ثروت تولید کند و کدام انسان می‌تواند ثروت ذخیره کند. شما می‌بینید چه قدر داریم از ثروت

زیرزمینی آزاد می‌شویم. به‌زودی بر اساس آن چیزی که پیش‌بینی می‌کنند، علی‌رغم افزایش قیمت نفت وابستگی بشر به‌نفت و مصرف آن در حال کاهش است. در سال ۱۹۵۰ میلادی با این‌که جمعیت آمریکا کم‌تر از امروز بوده، مصرف فولاد بیشتر از امروز بود. چرا؟ برای این‌که یک ذخیره‌ی کلی به‌این‌جا آمده است.

محدودیت منابع و استفاده از فناوری

محدودیت منابع، حرفی که ما بارها با آن روبرو شده‌ایم، گفتیم چرخ‌های توسعه متوقف بشود، در حالی که انسان می‌تواند از منابع و فرصت‌های خارج از محیط جغرافیایی زندگی خود استفاده کند. اگر در این حوزه‌ی جغرافیایی محدودیت منابع داریم در بقیه‌ی عالم که محدودیت منابع وجود ندارد. انسان با دانایی به‌ذخیره‌های سرمایه‌ای جای دیگری از جهان وجود به‌شرط اینکه عالم باشد دسترسی پیدا می‌کند.

من از این‌جا می‌خواهم وارد بحث آموزش و پرورش بشوم، اگر دانایی، محور باشد مستلزم مشارکت فعال، متعامل و خلاق با دنیای پیرامون است. گفته‌ام دنیای ما «باز» می‌شود وقتی که دنیا، باز شد، مرز جغرافیایی برداشته می‌شود. شما با این دنیا باید ارتباط برقرار کنید. حصارهای اطراف شما فرو می‌ریزد. حتی حصارهایی مربوط به‌عمق فرهنگ در حال‌جا به‌جا شدن هستند. به‌همین دلیل باید نگران بشویم و در جای خودش اعلام خواهیم کرد که نگرانی‌های ما در کجا باید متمرکز شود. نتیجه‌ی این وضع، ایجاد جامعه‌ی باز و متعامل به‌جای جامعه بسته و ایستا است. خیلی وقت‌ها هنگامی که می‌خواستیم مدیریت کنیم، دور خودمان یک حصار کشیده‌ایم تا مدیریتمان را ساده کند. تصور می‌کنیم این طوری راحت‌تر می‌شود مدیریت کرد. «مدیریت باز» و «مدیریت بسته» در واقع دو تیپ مدیریتی در آموزش و پرورش است. اگر مدیر در حصار منابع گیر می‌کند یک دلیلش این است که سال‌ها به‌دور خودش یک دیوار بلند کشیده است. وقتی دنیا محتاج مدیریت باز می‌شود، وقتی علم، بدون مرز می‌شود، وقتی که تولید ثروت در هر نقطه‌ای اتفاق می‌افتد وقتی که شما پشت میزتان نشست‌اید و به‌فاصله‌ی هزاران کیلومتر آن طرف‌تر در نقطه‌ی دیگری از دنیا ثروت جا به‌جا می‌کنید. آیا ممکن است در این دنیا، با مدیریت بسته زندگی کنید؟ ممکن نیست. ممکن است از تبعات مدیریت باز، بهره‌اسیم. درست مثل پنجره‌ای است که باز می‌کنید و عناصر مزاحم هم می‌توانند وارد شوند. نکته‌ی این مسأله در همین

جا است که چگونه می‌شود سیستم «مدیریت بسته» را بدون اینکه عناصر مزاحم مانع کار یا موجهی برای فروریزی آرمان، عقیده و فرهنگ ما بشوند، به «مدیریت باز» تبدیل کرد. این پرسش تنها یک پاسخ دارد، افزایش سطح هوشیاری.

من یک مثال از بدن انسان بزنم، ما دو نوع هوشیاری داریم. اگر تیغی در یک نقطه بدنمان فرو برود سیستم هوشیار همان نقطه فعال می‌شود. خداوند نیامده تمام سیستم هوشیار را در مغز قرار بدهد در حالی که می‌توانست این‌طور باشد، تمام سیستم‌های هوشیار بدن انسان درون مغز انسان قرار بگیرد، در حالی که این‌طور نیست هر سلولتان برای خودش سیستم هوشیار دارد.

وقتی سیستم را از مدیریت باز تبدیل می‌کنید به‌این معناست که برای مثال در یک مدرسه، با مدیریت بسته می‌گویید منابع خاص وارد شود یا دانش‌آموز خاص و خانواده خاص وارد شود بعد هم هدایتش می‌کنید. همین کاری که مدارس که به‌اصطلاح خوب هستند، انجام می‌دهند. چون حالا معنای خوبی یک خورده متفاوت می‌شود اما به‌طور طبیعی در این‌جا چه چیز بد است و چه چیز خوب است باید ملاکش معلوم شود. شما وقتی که این سیستم را باز می‌کنید می‌گویند هر خانواده متقاضی بیاید و یک کلاس طبیعی شکل بگیرد. دانش‌آموز را هم به‌طور طبیعی رشد می‌دهید منابع آموزشی هم بیاید. سیستم‌های هوشیار اینجا هستند که انتخاب کنند که با مدیر سطح هوشیاریتان عوض شود. اگر با سطح هوشیاری موجود بخواهیم سراغ جامعه‌ی باز برویم، احتمالاً شکست می‌خوریم. اگر می‌خواهیم کیفیت را بالا ببریم نباید تردید کنیم که کیفیت نشان دهنده‌ی یک نوع از هوشیاری است. چه اتفاقی افتاده که ظرف مدت کوتاهی، موضوع کیفیت در آموزش و پرورش به‌یک مسأله خاص همگانی تبدیل می‌شود، جز این است که سطح هوشیاری جامعه نسبت به‌آموزش و پرورش کشور ارتقا پیدا کرده است؟ اگر یک روزی تنها خواسته شما به‌عنوان مسئولان آموزش و پرورش مادی بود، امروز در کنار خواسته‌ی مادی یا همان خواست فیزیکی و توسعه‌ی مادی آموزش و پرورش (توسعه‌ی کمی) این خواسته جا به‌جا شده است. در کنار این یک خواست دیگری مطرح است که به‌سرعت شمارا تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تأثیر از کجاست؟ به‌جز این است که سطح هوشیاری آموزش و پرورش بالا آمده است. من نتیجه‌ای جز این، نمی‌توانم بگیرم.

درست است که مدام آموزش و پرورش را متهم می‌کنند اما ما

باید به این سمت و مجموعه بیایم، چرا؟ چون امروز آموزش و پرورش با کیفیت مطرح است و به سرعت هم توسعه پیدا می‌کند و این نشان دهنده‌ی تغییر سطح هوشیاری است.

افزایش سطح هوشیاری

ضمانت جامعه باز و متعامل به جای جامعه بسته و ایستا، افزایش دایمی سطح هوشیاری است. ما با سطح هوشیاری سال پیش نمی‌توانیم سطح جامعه را به طریق باز اداره کنیم. اگر در یک نقطه‌ی شکست می‌خوریم، این شکست ما ناشی از سیاست‌گذاری جامعه‌ی باز نیست. ناشی از این است ما برای جامعه‌ی باز می‌خواهیم با سطح هوشیاری جامعه‌ی بسته رفتار کنیم. وقتی که صحبت از تفویض اختیار می‌شود که در جای خودش خواهیم گفت تفویض اختیار، نیازمند تغییر سطح هوشیاری است. اگر در سطح هوشیاری تغییر وجود نداشته باشد، مدیریت یک سیستم باز به مراتب دشوارتر از مدیریت یک سیستم بسته می‌شود. شما چاره‌ای ندارید به جز این که سطح هوشیاری خود را عوض کنید. ما برای تبدیل یک جامعه بسته و ایستا به جای جامعه باز و متعامل، به سطح جدیدی از هوشیاری نیازمند هستیم که این را باید تعریف کنیم. مشارکت فعال و خلاق یک نتیجه‌گیری هم دارد. این دو نتیجه متفاوت است. توسعه‌ی منابع انسانی با رویکرد تربیت خلاق، فعال و مشارکت‌پذیر. ما اگر بخواهیم با دنیای پیرامون خود تناسب برقرار کنیم و توسعه‌ی دانایی محور داشته باشیم، نمی‌توانیم دور خود را یک دیوار بکشیم. نتیجه این است که باید مشارکت فعال داشته باشیم. باید به طور طبیعی منابع انسانی را بارور، خلاق و فعال و مشارکت‌پذیر کرد. این رویکرد را باید انتخاب کنیم. نتیجه‌ی این بحث، تکیه بر کیفیت و مهارت از منابع انسانی و آموزش و پرورش با کیفیت است. من می‌خواهم عرض کنم دولت محترم که دانایی را محور حرکت قرار می‌دهد، نیازمند آموزش و پرورش با کیفیت است. اگر آموزش و پرورش با کیفیت وجود نداشته باشد، دولت نه به جامعه‌ی باز می‌رسد و نه به جامعه‌ی متعامل. نتیجه‌ی آموزش و پرورش با کیفیت، افزایش سطح هوشیاری است. کیفیت که تمام شدنی نیست مگر علم تمام شدنی است؟ علم که تمام شدنی نیست. چاره‌ای نداریم به جز اینکه سطح هوشیاری خود را ارتقا دهیم. حالا بهبود کیفیت در آموزش و پرورش مستلزم افزایش سطح هوشیاری است، من عرض می‌کنم یک وجه واگذاری اختیار به مدارس تفویض اختیار است. یعنی،

یک روی آن مدیریتی است اما وجه اصلی آن، افزایش سطح هوشیاری است. شما وقتی اختیاری واگذار می‌کنید، دو اتفاق می‌افتد. هم اختیاری که واگذار کردند مستلزم افزایش سطح هوشیاری است. هم طریقت و هم موضوعیت دارد. شما اگر کیفیت آموزش و پرورش را بخواهید عوض کنید باید سطح هوشیاری مدیر مدرسه‌تان عوض شود تا بتوانید اختیار واگذار کنید. مدیری که به یک جامعه‌ی بسته عادت کرده، حالا می‌خواهید اختیارات بیشتر را به او واگذار کنید، چرا گاهی می‌گویند «تیغ در دست زنگی» تیغ در دست زنگی که اختیار نیست! تیغ را به دست چه کسی باید داد؟ باید سطح هوشیاریش عوض شود. مادامی که ما به شکل سنتی عادت کرده‌ایم، همه چیز را از بالا به ما بدهند مدیرتیمان هم این رفتار را پذیرفته است و به طور طبیعی واکنش نشان می‌دهد. ما نمی‌توانیم کیفیت آموزش و پرورش را عوض کنیم.

کیفیت آموزش و پرورش زمانی عوض می‌شود که سطح هوشیاری عوض شود. ما نمی‌توانیم با سطح هوشیاری قدیم کیفیت آموزش و پرورش را عوض کنیم. این را باید باور کنیم و این امر نتیجه‌اش «مشارکت جمعی» است. شما وقتی می‌خواهید در خانه‌ای سطح هوشیاری را بالا ببرید اگر پنج نفر انسان عاقل وجود دارد و یک نفر این خانه را اداره می‌کند، به محض این که می‌گویند من می‌خواهم سطح هوشیاری خانه را بالا ببرم خیلی طبیعی است که همه بگویند از پنج نفر عقل، اجماع عقول استفاده کن. به جای این که از عقل فردی استفاده کنی، به جای این که بگویم فلانی بهتر از ما می‌فهمد، بگویم جمع ما بهتر از یک نفر می‌فهمد. این مشورت کردن و به کار گرفتن خرد جمعی، انتخاب نیست. یک الزام است. اگر شما می‌خواهید به بهبود کیفیت برسید، باید به خرد جمعی روی بیاورید و راه‌گیزی از آن نیست. اما آیا مشارکت و خرد جمعی را به عنوان یک مهارت، بلد هستیم. من فکر می‌کنم، اولین گامی که می‌توانید بردارید این است که مهارت تصمیم‌گیری جمعی دانش‌آموزان را به سطوح پایین‌تر منتقل کنید. چه طور یک محیطی مثل مدرسه که اولیا و معلمان و دانش‌آموزان خردمندان آن هستند، چرا با آنها مشورت نکنیم؟ چرا آنها را به کار نگیریم در حل مشکلات؟ مشارکت جمعی مستلزم تفویض اختیار و مدیریت باز است. شما با مدیریت بسته به خرد جمعی نمی‌رسید. تفویض اختیار و مدیریت باز نیازمند به افزایش سطح هوشیاری است.